

نقد عرفان‌های نوظهور

رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم گفت: اولین اشکال به عرفان یهودی «اکنکار» این است که نمی‌دانیم چه چیز را گناه می‌دانند. در اکنکار همجنس‌بازی گناه حساب نمی‌شود و تنها گناه، فکر محدودیت است و فکر محدودیت، تعریف مشخص ندارد.



رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم گفت: اولین اشکال به عرفان یهودی «اکنکار» این است که نمی‌دانیم چه چیز را گناه می‌دانند. در اکنکار همجنس‌بازی گناه حساب نمی‌شود و تنها گناه، فکر محدودیت است و فکر محدودیت، تعریف مشخص ندارد.

به گزارش خبرگزاری فارس، حجت‌الاسلام والمسلمین احمد عابدی، استاد درس خارج حوزه علمیه و رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم در سلسله جلسات سخنرانی به نقد و بررسی عرفان‌های نوظهور پرداخته است که بخش دهم آن در ادامه می‌آید:

***جامع بین تمامی ادیان و مذاهب؟!**

دو جلسه قبل توضیحاتی درباره اکنکار داده شد، یکی دیگر از ویژگی‌های عرفان اکنکار این است که می‌گوید: عرفان اکنکار جامع بین تمامی ادیان و مذاهب است و معتقدند هر دستور خوبی که هر دینی و در هر نحله عرفانی وجود داشته در اکنکار وجود دارد، چند مثال می‌زنم (مثال‌ها برای بنده است): وقتی در تمپل فرقه ضاله بهائیت بروید، مثلاً بیت الاذکار یا مشرق الانوار، اینها وقتی می‌خواهند مراسمشان را انجام بدهند، یک مقدار تورات را می‌خوانند، یک مقدار انجیل را می‌خوانند، یک مقدار قرآن را می‌خوانند، یک مقدار اوپانیشاد و مهابهارت را می‌خوانند، کتاب‌های ادیان مختلف را می‌خوانند و بعد شروع می‌کنند به خواندن ایقان یا بیان یا اقدس و امثال اینها. بهایی‌ها می‌گویند دین ما جامع تمام ادیان است و از این کارها می‌کنند یا مثلاً این دینی که الان در هندوستان وجود دارد «دین سیگ»؛ سیگ‌ها نیز دینشان آمیخته‌ای از یهودیت، اسلام، مسیحیت، هندوئیسم و بوداست، یعنی تلفیقی از همه اینها. چند دین دیگر نیز وجود دارد که تلفیقی از چند دین است. اکنکار می‌گوید دین ما یا آیین اکنکار، تلفیقی از عرفان‌های بودایی، مسیحی، عرفانی یهودی، عرفان‌های اسلامی و بعضی از مکتب‌های عرفان‌های اروپایی است.

اشکال این کلام این است که ادیان با یکدیگر ادعای متناقض دارند، یعنی این دین می‌گوید من بر حق هستم، آن باطل است، او می‌گوید من برحقم و او باطل است، حتی در دستورات عرفانی، در دستورات عرفانی اسلامی اصل در عرفان اسلامی شناخت خدا است، درحالی‌که در عرفان بودایی، اصلاً شناخت خدا وجود ندارد و عرفان بودایی این است که کاری به خدا نداشته باشید، این دو عرفان قابل جمع نیست.

یا خود اکنکار می‌گوید همیشه باید به دنبال انسان کامل بروید، البته تعبیر انسان حق را به کار می‌برند و انسان حق یک شخص معین است، در حالی‌که در تبت یا دالایی لاما، حرفشان این است که بودا انسان کامل است، ولی بودا در افراد مختلف متجلی است، یعنی می‌گویند، یک نفر بودا در ایران است، یکی بودا در افغانستان است، یکی بوداست در پاکستان و یکی بوداست در اروپا و بودا را یک شخص خاص نمی‌دانند و عکسی که از بوداست را می‌پرستند، نه به عنوان اینکه بودا این است بلکه به عنوان اینکه این یک بوداست، بوداهای دیگر نیز ممکن است باشد.

پس وقتی ادعاهای متناقض در ادیان و عرفان‌ها موجود است نمی‌شود از این عرفان و آن عرفان تلفیقی درست کرد و چیزی به دست آورد، حتی آن قدر در عرفان ادعاهای تناقض زیاد است که حتی این درویش‌هایی که ما داریم، همگی ادعای عرفان می‌کنند، این حرف را می‌زنند، هر فرقه‌ای می‌گوید، بدایاتنا، نهایت آخرینا، کلاس آخر دیگران کلاس اول ما است، قطب فلان گروه، بچه دبستانی ما می‌شود، یعنی هیچ درویشی، درویش فرقه دیگر را قبول ندارد، آن وقت چطور قابل جمعند؟!

مثلاً تفکر نقشبندی یا قادریه همیشه خود را مطرح می‌کنند و یک دراویشی هم این طور داریم که می‌گویند هر که می‌خواهد در این فرقه بیاید، باید چهل روز بیاید و گدایی بکند و تمام شخصیتش خرد شود، این دو حرف قابل جمع نیست.

***تعریفی از گناه ندارند/ نخستین اشکال به اکنکار**

نکته بعدی این است که در اکنکار می‌گویند: اک (مطلق، خدا، بی‌نهایت) روح انسان را از کارما (یعنی گناه) پاک می‌کند و اک کاری می‌کند که انسان به هر حال به خدا برسد، هر چیزی که می‌خواهید انجام بدهید، آزادید، مثلاً مشروب خواری را گناه نمی‌دانند، آدم

کشی را گناه نمی‌دانند و به نظر آن‌ها گناه یعنی محدودیت یا توقف و عدم حرکت و بعد می‌گویند «اک؛« ما را از این گناه‌ها جدا می‌کند و به مطلق می‌رساند و هر کسی پذیرای عشق الهی می‌شود و گاهی می‌گویند «اک؛« یعنی جوهره خدایی و در واقع، چیزی شبیه همه خدا شدن و همان وحدت وجود به معنای غلطش و در اینجا اتصال به روح خداوند یک اصل است و راه اتصال به روح خداوند نیز خروج روح از بدن است.

اولین اشکال به این آموزه انکار این است که ما نمی‌دانیم شما چه چیز را گناه می‌دانید، در انکار همجنس‌بازی گناه حساب نمی‌شود و تنها گناه، فکر محدودیت است و فکر محدودیت، تعریف مشخص ندارد و هر انسانی در هر شرایطی و هر چیزی که هست، فکر دیگر نیز می‌کند، به چیز دیگری فکر می‌کند.

*تجربید روح

اشکال دیگر این است که انکار قائل به تجربید روح است و این تجربید روح را هم در یونان باستان داریم، هم در عرفان خودمان، و هم در بودایی‌ها. شاید در عرفان‌های اسلامی خوانده‌اید، فلان آقا اهل ریاضت بود و بعد از اینکه چهل تا چله گرفت، گفت حالا اهل تجربید است و بردندش پیش مرحوم آقای قاضی که آقای قاضی ایشان را تجربید روح کند، این طور چیزها در عرفان خودمان نیز داریم، یا همین که خلع و لبس، یا اینکه مرحوم هیدجی موت طبیعی قائل بود یا عمل می‌کرد و اینکه در بعضی از روایات است که «موتوا قبل ان تموتوا« و امثال این حرف‌ها و در عرفان خودمان نیز چیزهایی درباره تجربید روح از بدن داریم، در عرفان‌های دیگر نیز این چیزها زیاد است، مسئله تجربید یا خلع روح از بدن.

* غفلت روح از بدن؛ نتیجه‌ای که انکار به آن می‌انداخت

در عرفان انکار خلع روح از بدن نیست، بلکه غفلت روح از بدن است، یعنی کاری کنیم که روح ما دیگر توجهی به بدن نداشته باشد، یعنی مثلاً وقتی یک پشه روی پایش نشست، متوجه نشود، یا تلنگری به کسی زدید متوجه نشود، این را خلع روح می‌گویند، در حالی که اینجا روح در بدن است اما از بدن غفلت دارد، این را خلع روح می‌گویند، اما در واقع خلع روح این نیست و خلع روح چیزی است که اصلاً زبان ندارد، یعنی آدم آن چیزی را که در آن شرایط می‌بیند و متوجه می‌شود به هیچ چیز نمی‌شود بیان کرد، در خواب شما مطلبی را می‌بینید که این مطلب در عالم بیداری زبان دارد و می‌شود آن را بیان کرد، یعنی آدم از خواب بیدار می‌شود و تعریف می‌کند که چه چیز دیدم، ولی آن چیزی که ما به عنوان خلع روح از بدن داریم اصلاً قابل توضیح نیست، یعنی اصلاً چیز دیگری است که با این کلمات به زبان نمی‌آید.

*عالم شیطانی و پست

اصل دیگر در انکار مسئله سوگماد است و یا کی سوگماد، کی سوگماد کتاب اینها است که به آن کتاب شریعت می‌گویند که یک جلد آن درباره معارف است و جهان بینی انکار است و یک جلد درباره شریعت و دستورالمعمل‌های انکار است، در جلد اول بحث از قوانین نامرئی جهان است، نیروهایی که در جهان وجود دارد و نامرئی هستند، مثلاً فرض کنید انکار اینها را به عنوان نیروهای نامرئی می‌داند، ارواح شریر، تناسخ، تاثیر و تاثرهای مختلف، اینها را نیروهای نامرئی جهان می‌گویند و در نهایت جهان‌بینی انکار می‌شود.

انکار معتقد به دو عالم است، یکی عالم بالا که به آن اک می‌گویند و یکی عالم پایین، خیلی دورادور شبیه اینکه بگوییم یک عالم اله داریم، یک عالم شیطانی و ابلیس و معتقد هستند این دنیا عالم پست است و آدم باید از اینجا به عالم بالا برود.

این حرف‌ها، یک خمیر مایه درستی دارد، ولی همان طور که جلسه قبل گفته شد، این آقای پائوئل تویچل ترجمه مثنوی مولوی را مطالعه کرده و بر اساس مثنوی این حرف‌ها را زده است، اصل این که نیروهای نامرئی در جهان است را ما نیز قبول داریم، جن را قبول داریم، ملائکه را معتقدیم، شیاطین وجود دارد، ارواح طیبه و ارواح خبیثه را قبول داریم، یک سنگی و یک کلوخ در انسان تاثیر گذار است را قبول داریم، ممکن است بگوییم، یک جا و یک خانه اثر بد، بر انسان می‌گذارد و یک جا مثل اینجا در کنار حرم حضرت معصومه سلام الله علیها تاثیر خوب بر انسان می‌گذارد، اینها را به عنوان ارواح نامرئی قبول داریم.

اما ارواح نامرئی اینها است نه اینکه ارواح نامرئی به معنی اینکه یک آدم که می‌میرد روحش در خانه‌اش می‌آید و اثر می‌گذارد، یا مثلاً یک آدمی که مرد روحش در فلان جا حاضر می‌شود، در انکار این را قبول دارد که ارواح هر انسانی در کوه‌های تبت و هیمالیا باید یک بار عبور کنند و هر کس برود چه آثاری از آن استفاده می‌شود این را ما قبول نداریم، اینکه مثلاً بگوییم دو عالم داریم، ما بیش از دو عالم نیز قبول داریم. (در دین ما یکسری تعبیر کنایی وجود دارد، یعنی اینکه می‌گوییم برهوت در یمین است، این را نیز داریم که «انی لاجد نفس الرحمن من قبل یمین« نیز داریم، که تعبیرهای کنایی است، منطق الطیر عطار نیز همه‌اش درباره همین مسائل است که وقتی پیامبر می‌گوید یمین، این یمین یعنی چه؟ کنایه از چیست؟)

اما اینکه اینجا را عالم شیاطین بگوییم و آنجا را عالم اک بگوییم، این غلط است، اصل این حرف که این دنیا را بگوییم محل شر است و محل شیاطین است حرف آگوستین است، آگوستین 1700 سال قبل به عنوان یک اندیشمند مسیحی وقتی می‌خواست بگوید پاپ باید حکومت کند این حرف را زد، گفت اینجا لعنت شهر است و اینجا آدم چون گناه کرد، گناه آدم توهین به ذات مقدس خدا بود و عالم محل شیاطین شد و هرکس ایمان به عیسی بی‌آورد پاک می‌شود، این حرف ریشه در مسیحیت دارد و حرف یک عالم مسیحی است نه دین مسیحیت، یعنی اینجا را بگوییم محل شیاطین و عالم پست!

*صفات خدا در انکار

یکی دیگر از اصول انکار این است که می‌گویند سوگماد بی‌نهایت است و صفات ندارد و سوگماد مطلق است، درباره سوگماد نمی‌شود حرف زد و باید با سوگماد متحد شد، در واقع بعضی از صفاتی که ما درباره خدای متعال می‌گوییم، آن‌ها برای سوگماد می‌گویند، اشکالش نیز این است که ما درباره خدا یک جور حرف متناقض می‌زنیم، می‌گوییم، خدا اول است و آخر است و خدا ظاهر است و باطن است، این متناقض نیست و در واقع ما می‌خواهیم بگوییم که خدا، فوق این چیزهایی است که ما تصور می‌کنیم، اما در سوگماد معتقدند که متناقض حرف زدن درباره سوگماد جایز است یعنی مثلاً بگویید اک عالم است و عالم نیست، اک اینجا هست و اینجا نیست، این متناقض حرف زدن است، اینها را در مثنوی خوانده و بدجور فهمیده است، ما درباره خدای متعال می‌گوییم خدا اینجا هست و منحصر به اینجا نیست، و هیچ وقت نمی‌گوییم خدا عالم است و جاهل است، کمال را می‌آوریم، اما نقیض کمال را نمی‌آوریم و آنجا که می‌گوییم اول است و آخر است چون هم اول کمال است و هم آخر کمال است به همین خاطر 2 تا مورد را می‌آوریم، یعنی آنکه ما می‌گوییم درباره خدا می‌خواهیم بگوییم، خدا فوق تصور عقل است، در حالی که سوگماد عاقلانه و متناقضانه به اک نگاه می‌کند.